

چند روز در چین

پکن (یا بیژینگ Beijing به لغت چینی) شهر است پهناور و دلگشا، سرسبز و آبادان، اما نه چندان زیبا، با ساختمانهای عظیم مسکونی که معماریشان اصالتی ندارند، و همه‌همه و غوغای انبوه مردم در خیابانهای بی‌نیمکت برای استراحت و اتوبوسهای برقی همواره انباشته از مسافران شتابزده که بسان ازدهاهای سنتی چین تنوره می‌کشند و رهگذرانی که همانند رودی خروشان یا سیلی دراز آهنگ و پیچان، می‌جوشند و می‌خروشند. شهر چندان زیبا نیست اما خوشنما و زیننده و دل‌باز است و خیابانهای باصفاي خوش‌منظر و مشجر دارد؛ گرچه نه گنجشک و کلاغ یا هیچ پرنده دیگری بردرختان می‌بینی مگر جای جای قفسی آویخته با مرغی در آن، و نه سگ و گربه‌ای در خیابان. در مدت اقامت‌مان فقط یکبار پرنده‌گانی در بخشی از میدان عظیم باشکوه تیان آن من (Tian An Men) «آرامش آسمانی» دیدیم و یکی دو سگ در محلات دور افتاده که حوضه شهر محسوب می‌شدند. خیابانهای وسیع و عریض خوش‌آیند، علاوه بر زیبایی پاکیزه هم هست، چون روفتگران مرد و زن همواره سرگرم جارو کردن و رفتن و روبیداند و مأموران رسیدگی به‌امر نظافت خیابانها و کوجه‌ها نیز بی‌وقفه به‌مردم تذکر می‌دهند که در خیابان آشغال، نه‌سیگار، دسته چوبی بستنی یخ‌زده، چوبهای غذا خوری، کاغذ بسته‌بندی و... نریزند که جریمه می‌شوند. البته باید خانه‌های تنگ و تاریک و آلوده و مزبله مانند دیرین را خاصه در محلات قدیمی دید تا دریافت چرا خانه‌سازی و سیاست ایجاد مسکن الویت دارد.

این مردم که سیل‌آسا به‌مغازها و بازارها و اتوبوس‌ها هجوم می‌برند، در ورود به‌وسائط نقلیه و خروج از آن، عجولانه به‌هم تنه می‌زنند و بی‌ملاحظه یکدیگر را عقب می‌رانند، و برای مادرانی که بچه بغل کرده‌اند چه در سوار شدن و چه در نشستن حق تقدم قائل نیستند، زود خشم‌اند و به‌کمترین انگیزشی پرخاشجو می‌شوند و خونشان به‌جوش می‌آید. ظاهراً آن ادب و آداب‌دانی معروف چین خاص نازپروردگانی بوده است که نیازی به‌استفاده از وسائط نقلیه عمومی نداشته‌اند. اما عامه مردم که غالباً روستائی‌اند با آن عادات و خوش‌آمیزی خواص بیگانه‌اند و خونگرفته‌اند و راه و رسم و حسن سلوک و ویژه خود را دارند. قطعاً با انقلاب، عامه تنگدست و محروم غلبه یافته‌اند و اعیان و اشراف هر یک از گوشه‌های فرا رفته‌اند. اینست که همه‌جا روستایی می‌بینی با حرکات و اطوار مردمی که تا پاسی از شب زیر نور چراغهای خیابان کنار بساط کبابی و جگرکی و... دسته‌دسته گرد می‌آیند، ورق بازی می‌کنند، گپ می‌زنند، هندوانه می‌خورند...

با اینهمه علی‌العموم لبخندی برچهره‌ها نمی‌بینی یا کمتر می‌بینی - و شاید هم من

نمی‌توانم احساسات و عواطف مردم پیاده و دوچرخه سوار و اتوبوس‌نشین را در سیمایشان بخوانم و تمیز دهم — مگر نزد پسران و دختران عاشق پیشه که گویی دست کم در حرکات و سکنات ظاهری، از الگویی غربی و ظاهراً آمریکائی تقلید می‌کنند، گرچه هیچ وقاحت و شناختی در رفتار و کردارشان نیست. در واقع مناسبات میان زن و مرد بسیار آزاد است ولی بی‌قید و بند و لگام گسیخته نیست. آسوده و فارغبال کنار هم گام برمی‌دارند، بی‌آزمندی و هرزه چشمی همصحت و همشین‌اند، با جامه‌هایی سبک. اما نه زن زیباست و نه مرد رعنا. از «آراستگی» ظاهر به معنای غربی کلمه بی‌بهره‌اند. البته نه خوراکی کم است و نه پوشیدنی. اما اگر خوراکی بس گونه‌گون است و فراوان، پوشیدنی، فقیرمایه و کمابیش یکنواخت و یکسان است و آرایش موی و روی نادر. هرچند نشانه‌های «مد» پرستی رفته رفته پدیدار می‌شود، چنانکه سفر پیرکاردن چند سال پیش به چین گواهی براین معنی است.

اشاره رفت که جوانان شهری ظاهراً به‌غرب چشم دوخته‌اند، مگر می‌توان «تکنولوژی» غرب را مطلقاً بی‌هیچ پارمائی از مضافات و ملحقات آن در مقوله «ایدئولوژی»، ولو سخت‌اندک و ناچیز، به‌ارمغان برد؟ هرچند چین فرهنگ جوامع غربی را بسی آرام و شمرده با گرینش و سنجش کسب می‌کند. گفتنی است که در کنار هتلهای برخی کراراً به‌خارجیان نزدیک می‌شوند و می‌خواهند دلار آمریکایی را با پول رایج چین به‌طور قاچاق معاوضه کنند، (لازم به‌تذکر است که برای چینی هر خارجی در وهله اول آمریکائی است). بعضی هم می‌خواهند به‌غرب بروند و شاید دیگر باز نیابند. خدمتکار هتل ما می‌گفت چرا به‌چین می‌آئید و به‌اروپا نمی‌روید؟ چنانکه گویی غرب کعبه آمال است. البته باید دانست که هنوز نمی‌توانند دلخواهانه به‌خارج سفر کنند مگر به‌هنگ‌کنگ آنهم برای کسب و کار (و چرا بروند وقتی هنوز بسیاری از زیباییهای کشور پهناور خویش را ندیده‌اند؟) و تا چندی پیش صحت و همشینی با بیگانگان ممنوع بود و حتی دیدن بعضی جاهای پایتخت اجازه می‌خواست. اما چندیست که ورق برگشته است و گشایشی در کارها حاصل آمده، و آزادی‌هایی به‌مردم اعطا شده.

در پارک سون‌یات سن (متوفی ۱۹۲۵) در تالار بزرگی، اول شب خوانندگان مردم پسند ترانه‌های روز می‌خواندند و شبی که بدانجا رفتیم تالار وسیع از جمعیت که همه‌شان جوان بودند موج می‌زد. البته خوانندگان نیز خوب می‌خواندند و صدایی خوش داشتند بی‌غمزه و آداهای لوس و حرکات جلف و سبک. اما تماشاگران اپرای چینی، برنامه‌ای در کمال ظرافت، بیشتر سالمند بودند که برای هنرمندان، ستایش‌انگیز خویش کف می‌زدند و چنین می‌نمود که برنامه‌ها را نیک می‌شناسند و بارها اپراهای معروف را دیده‌اند.

جالب اینکه با آنهمه کنجکاوی که در حق خارج و خارجی دارند، شماره بیگانگانی که به‌چین سفر می‌کنند، اندک است، و همین آتش اشتیاقشان را تیزتر می‌کند، تا آنجا که کنجکاوی آمیخته به‌شگفت‌زدگیشان گاه آزار دهنده می‌شود، خاصه که تنها تعداد اندکی چند کلمه انگلیسی می‌دانند. جوانک خوش محضری که ما را به‌نشستن روی

صندلی‌ای که چون عصا یا کیف دستی‌اش با خود داشت، برای رفع خستگی دعوت می‌کرد می‌خواست بداند از کجا آمده‌ایم و چون دانست گفت سرزمین میترا و میگو؟ که این مایه اطلاع در نزد عامه مردم، هم نادر است و هم مایه حیرت و نامنتظر.

این مردم که بیگمان خوب می‌خورند و خوب می‌پوشند و تندرست‌اند، با سواد و صاحب‌خانه شده‌اند، گردشگاههای بس زیبا و شکوهمند دارند و اگر بخواهند می‌توانند اوقات فراغت را به‌نحوی خوش و مطلوب بگذرانند، چنانکه تلویزیون از بام تا شام برنامه‌های متنوع و دیدنی و آموزنده پخش می‌کند و حتی همه شب اخبار مفصلی به‌زبان انگلیسی دارد و پس از آن غالباً فیلمی آمریکائی نمایش می‌دهد و رویهم‌رفته برنامه‌هایش رغبت‌انگیز است؛ و در هر محله کتابفروشی بزرگی هست و قیمت کتاب به‌غایت ارزان است تقریباً برابر بهای پلیط اتوبوس که بسیار اندک است؛ و در پارکها و نیز باغ‌وحش برنامه‌ها برای مردم و خاصه کودکان اجرا می‌شود، چنانکه قبلاً در پارک Jing Shan (تپه خوش منظر) یا به‌نام دیگرش Mei Shan (تپه زغال) - چون امپراطور زیر تپه‌های واقع در باغ را انبار زغال کرده بود، سیرکی برنامه‌هایی اجرا می‌کرد نه‌چندان عالی، اما دیدنی و یا در باغ‌وحش، برنامه فیل‌ها تماشاگران مشتاقی داشت. خرید خوراک و پوشاک هم بی‌وقفه ادامه دارد، و از خورد و نوش لحظه‌ای باز نمی‌ایستند - اما نه میگساری می‌کنند و نه اهل دود و دخان‌اند، بازار هنگ‌کنگ‌کنگی‌ها نیز اجناس مرغوب ارزانقیمت عرضه می‌دارد، رستورانهای کوچک سرپایی کنار بازار هم که بعضی عنوان کرده‌اند اطعمه اسلامی می‌فروشد رونق و مشتریان بسیار دارد، گدایی هم دست‌نیاز به‌سویت دراز نمی‌کند، گرچه در مدت کوتاهی که در پکن بودیم دو گدا دیدیم: یکی در پای دیوار چین تکدی می‌کرد و مردم او را حواله به‌ماچین می‌دادند و دیگری پسرکی بود که يك پا نداشت و در وسط‌شهر در پارکی دمر افتاده بود، و پای نیم بریده‌اش را نشان می‌داد و مردم کنجکاو دورا دورش حلقه زده خرده پولی کنارش می‌ریختند، مرد نیم برهنه ژولیده‌ای را هم دیدم که بیرون شهر درمیان زباله و خاک‌روبه می‌لولید.

اما با اینهمه دست‌کم از دید ناظری خارجی گویی چیزی کم دارند که ممکن است به‌نوعی ملال از زندگی نسبتاً یکنواخت و شوق و رغبت به‌دیدن آدم و عالمی دیگر تعبیر شود.

بخش خدمات لاقل در هتل‌داری مطلوب نیست. حس تعاون و همکاری نیز چندان به‌چشم نمی‌خورد. خیابان جلوی هتل ما را که ساختمانی نو‌بنیاد است برای لوله‌گذاری کنده‌اند و گذرگاه عمومی بر اثر بارندگی شدید گل‌آلود و غیر قابل عبور شده تا آنجا که رهگذران باید راه کج کنند یا به آب و گل بزنند. اما نه هتل‌دار دربرکه‌های معبر، شن و ماسه می‌ریزد و نه کارفرما. چرا؟ چون آن کار را در ذمه خود نمی‌شناسند و برعهده دولت می‌دانند؟ پیشتر هم گفتم که مردم با هول و فشار و دستپاچه سوار اتوبوس می‌شوند که همیشه مملو از مسافر است و بلیط فروشهای زن دمام از سرنشینان می‌خواهند که در صورت نداشتن کارت اشتراك، بلیط بخرند و اگر خریده‌اند، نشان بدهند!

در عوض چنین پیداست که فرمانبردارند و دستور بزرگتر را نیک اجرا می کنند و در رهبران به دیده احترام که آمیخته ای از بیم و مهر است می نگرند و چون و چرا کردن در امر پیشوایان راصواب و صلاح نمی دانند. ایتامبل (Etiemble) چین شناس نامور فرانسوی در کتاب خواندنیش: *Connaissons - nous la Chine?* می گوید چینی امروز به اعتباری میراث دار فرهنگ چینی دیروز است که تحت تأثیر تعالیم کنفوسیوس، پاس نیاکان و ریش سفیدان را نگاه می داشت و اطاعت امر شیوخ را بر خود واجب می شمرد. همچنانکه اشاره رفت چینی اینک فی المثل در حفظ پاکیزگی معابر عمومی اهتمام می ورزد و این وظیفه مندی کم کم مرکوز ذهن و ضمیر وی شده است. دیوار چین را که می بینی از میلیونها انسانی که ساختن آن حصار عظیم را در سکوت و رنج به پایان برده اند و بسیاری جان بر سر آن کار نهاده اند، و هیچ نام و نشانی از ایشان نمانده است، به تلخی و درد یاد می کنی و با مشاهده وصف انبوه مردمی که خاموش و بی صدا به زیارت جسد مائو می روند و از برابر تابوت بلورینش با لبان بسته و چشمان خیره می گذرند و آن ادای احترام از بامداد تا وقت تعطیل آرامگاه بی وقفه ادامه دارد، به حیرت می افتی. اما عکس وی و دیگر رهبران در معابر عمومی به چشم نمی خورد، مگر پرده ای بزرگ از صورت مائو که در میدان عظیم بر دیوار «شهر ممنوع» نصب شده است.

حالا که سخن از خلیقات در میان است گفتنی است که دنی دو روزمون (Denis de Rougemont) در کتابش: *L' amour et l'occident* می نویسد مفهوم عشق دردانگیز و رنج آور با صبغهای عرفانی و اسرار آمیز در ادب عاشقانه و تغزلی چین وجود ندارد و در عوض آنچه رایج و متداول است، شرح مهرورزی ناسوتی و دنیوی است. امروزه نیز نوعی حجب و پرده پوشی که فی المثل نزد ما مرسوم است در چین بی معنی است: نیمه برهنه همه جا ظاهر شدن، پاچه های شلوار را تا زانو بالا زدن، لبه پیراهن را لوله کردن تا بر شکم باد خنک بوزد، در آبریزگاه های عمومی در برابر چشمان دیگران بر مبرز نشستن، عیب محسوب نمی شود. شلوار کوتاه پسر بچه ها از جلو و عقب چاک دارد، و ندیدم که پنجره روبه خیابان خانه ها پرده داشته باشد. به ریش بیگانه آشکارا می خندند. زن و مرد هر جا خسته و کوفته شدند در سایه بی محابا دراز کشیده می خوابند (حتی در گوشه ای از مدخل فروشگاههای بزرگ). اما البته هیچ مکانی را نباید بیالایند. حتی در موزه ای دیدیم که بازدید کنندگان فرسوده روی نیمکت های تالار به خوابی خوش فرو رفتند و تنها به بانگ اعتراض نگهبانان برخاستند.

از شهر می گفتم که به مردم شهر پرداختم. اینک بار دیگر به شهر باز می گردم. پکن بناهای باشکوه تاریخی و پارکهای به غایت زیبا و روح افزا دارد. در واقع کاخهای امپراطوران و بسیاری معابد به گردشگاه های عمومی تبدیل شده اند.

در اینجا به مناسبت باید از فروشگاه صنایع دستی و خاصه فروشگاه و نمایشگاه دائمی صنایع دستی که در بنایی بس فخیم و محتشم دایر است و فقط خارجیان حق خرید از آنجا را دارند یاد کنم که با مشاهده اش دریافته ام صنایع و هنرهای دستی در چین به نیکوترین وجه نگاهداری و باز سازی می شود. زیبایی و نفاست برخی مصنوعات

به اندازه ایست که چشم خیره می ماند.

ولکن باید تصور امپراطوران مینگ و کینگ موسوم به «شهر ممنوع» را که ساختمانش از ۱۴۰۶ تا ۱۴۲۵ به درازا کشیده و ۹۰۰۰ اطاق دارد و در محوطه‌ای به مساحت ۷۲۵۰۰۰ متر مربع از روی نظم و قاعده‌ای رمزی پراکنده شده دید تا بهشکوه و حشمت و جاه و جلال پادشاهی چین پی برد و نیز تدبیر نیکویی را که اکنون در تبدیل آنها به موزه‌هایی شامل همه ائانه گرانبهای اصلی کاخها، ساعت‌های گوناگون اهدایی و یا ساخت همان سرزمین، آلات موسیقی، جامه‌های شاهان، ساز و برگ جنگ و شکار و غیره به کار رفته، ستود.

کاخ موسوم به کاخ تابستانی با دریاچه‌ای مصنوعی، بیگمان از زیباترین پارکهای دلبازی است که در جهان هست. Cixi مادر امپراطور Guang XU (از امپراطوران سلسله کینگ ۱۶۴۴-۱۹۱۱ که سی و چهار سال سلطنت کرد بین سالهای ۱۸۷۵ و ۱۹۰۸) مبلغ هنگفتی برای ساخت و آرایش آن از کیسه دولت و ملت پرداخت. جالب اینکه به مناسبت شصتمین سالگرد ولادت ملکه مادر (متوفی در ۱۹۰۸) و به دستور همو، تئاتری سه طبقه برای درباریان در پارک ساخته شد و ۷۰۰۰۰۰ تائل (Tael) نقره (پول قدیم چین) صرف بنا و تزئین آن گردید. زنی بس ولخرج بود و زندگانی فاخر و پرتجملی داشت. هر بار که از «شهر ممنوع» با امپراطور به کاخ تابستانی می رفت، ۱۲۰۰ درباری و ۴۰ کالسکه در رکابش بودند و ۱۲۸ آشپز برایش غذا می پختند! شیفته تئاتر و نمایش بود و گاه نیم میلیون تائل نقره برای جامه‌های هنرپیشگان و آرایش صحنه تئاترش هزینه می کرد! حدیثش را اندکسی به شرح آوردم تا معلوم شود، شاهان چه بی پروا سرمایه مردم بینوا را دلخواهانه به مصرف می رسانده اند.

پارک زیبای Beihai به پارک یشم نامبردار است، چون قدیم ترین شیئی که در یکی از گوشه‌هایش نگاهداری می شود، جام بزرگی از سنگ یشم یکپارچه سیاه رنگی است به قطر یک متر و نیم و ارتفاع ۶۶ سانتی متر و گنجایش ۳۰۰ لیتر که به قویلیای قاآن مغول (جولوس ۶۵۵ ه. ق.) تعلق داشته و در حکم سبوی می بوده. جدار بیرونیش با نقوش ماهی و اژدها و غولان دریایی تزئین یافته و بر جدار درونیش شعری نقر شده است. جالب اینکه در یکی از تالارهای این پارک عظیم نمایشگاهی ترتیب داده اند از هدایای نفیسی که حدود ۱۵۰ کشور به دولت چین هدیه کرده اند. به موجب تابلوی راهنمای نمایشگاه که در مدخلش نصب شده، دولت ایران در ۱۶/۸/۱۹۷۱ هدایای زیر را که در نمایشگاه مشاهده می توان کرد، تقدیم داشته است:

۱- یک تخته قالیچه ابریشمی کاشان.

۲- مینیاتور روی عاج با قاب خاتم.

۳- جام قلمکار یا قلمزده کار اصفهان.

۴- تابلویی از دوست عزیز هنرمند مرتضی محجوبی که دیدنش باعث شگفتی و خوشنودی شد. خاصه که به تازگی آخرین آثارش را در نمایشگاهی دیده بودیم و نمی دانم نقاش گرامی خود از این نکته باخبر است یا نه.

در نگارخانه دولتی آثار هنرمندان معاصر چین که نمایشگاهی دائمی است، کار قابل ملاحظه‌ای به چشم نخورد، و تنها چیز شگرف و زیبایی که دیدیم آثار هنرمندی است به نام چن سون پین که شهرت جهانی دارد و عبارتست از حکاکی و قلمزنی و نقاشی بر سنگ، به قسمی که پاره‌سنگی بی‌شکل را با کاری استادانه که به‌ظاهر هیچ می‌نماید، شکل و جان می‌بخشد، یعنی به‌صورت حیوانی یا درختی تبدیل می‌کند، منتهی با حفظ شکل اصلی سنگ و بدینگونه شیئی بی‌شکل و بیجان، شکل می‌گیرد و جاندار می‌شود. ویرا قلم موی آسمان (تین‌خاو) لقب داده‌اند و به‌راستی جان افروز و جان افزاست. متولد ۱۹۵۵ است. تحصیلات هنری را در انستیتوی هنری تای‌آن به‌سال ۱۹۷۷ تمام کرده است و تحصیل در رشته‌های دارو سازی و جغرافی و فلسفه را نیز در ۱۹۸۵ به پایان برده است. سفیر هنری سرزمین خویش است و به‌بسیاری نقاط جهان سفر کرده و آثار خویش را به‌معرض تماشا گذاشته است. چن سون پین همچون پیکر تراشان بالی، در قالب سخت و سرد تکه سنگی روح و جان می‌دمد، و هنرش از سنتی دیرین در چین مایه و سرچشمه می‌گیرد. آثار وی نمونه گویا و رسایی است از همدمی و همدلی با طبیعت. حقیقت آنکه در هنر چین، «طبیعت بیجان» بی‌معنی است. چون در هنر، طبیعت جاندار است و گاه بسی زنده‌تر از اموات بی‌حیاتی که گاه در کوی و برزن همه شهرهای عالم می‌توان دید. در تمام پارکها، تفریحگاهها یا استراحتگاهها تپه‌ها و پله‌هایی ساخته‌اند با پاره سنگهای ناتراش که هنرمندانه برهم سوار کرده‌اند و گاه تکه سنگ خارا یا مرجانی را همچون دسته‌گلی برپایه‌ای قرار داده‌اند که از درخت و گیاه درجانداری و سرزندگی سرمویی کم ندارد. پرورش درختان به‌قسمی که شاخهایشان شکل‌های بدیع به‌خود می‌گیرند و هزاران صورت و معنی به‌ذهن و خاطر بیننده‌ها خطور می‌دهند، نیز رسمی کهن و قوی بنیاد است.

از رمزها نیز یاد کنیم که سراسر ابنیه و قصور از آنها پوشیده است و در واقع هیچ بنایی بی‌رعایت و کاربرد رموز آسمانی و زمینی ساخته نشده، و هر تندیس، نماد است که بر معنایی مستور دلالت دارد. باید سری به کوی زیبای غتیقه فروشان پکن زد تا با مشاهده آثار نفیس و پرنقش و نگار، دیدگان را جلا داد.

تقریباً در همه‌جا و خاصه در معبد زیبای بودایی Tian Tan معبد بهشت یا آسمانی، به‌رنگهای آبی و سبز و قرمز و زرد، دو صورت رمزی می‌توان دید: یکی اژدها یا جدال دو اژدها بر سر گوی خورشید و دیگری سیمرخ، خاصه سیمرخی که بر تخته سنگی عظیم یکپارچه‌ای کنده‌کاری شده و از نفایس آثار هنری است. شگفت آنکه این سیمرخ یادآور سیمرخی است که دوست هنرمندی سالها پیش بر پرده تالار رودکی سابق نقش کرده بود و تصور نمی‌کنم که سیمرخ چین را دیده بود.

رمز صلیب نیز همه‌جا به چشم می‌خورد، بر جامه‌ها، ستونها و مصطبه‌های سنگی، جدار بخوردارنهای برنجی و...

در همین معبد تیان تان، ایوان مدوری که امپراطور در روز انقلاب شتوی خورشید روی آن برای آسمان قربانی می‌کرده، از تخته سنگهایی مفروش است که به‌صورت

دوایر متحدالمرکز، دورا دور تخته سنگ گرد مرکزی کار گذاشته‌اند. دایره اول ۹ تخته سنگ دارد، دومین دایره ۱۸ تخته، و سومین، ۲۷ تخته و... نهمین ۸۱ تخته سنگ. بام معبد سه طبقه است و سردیف پلکان به ابوان می‌رسد. در گذشته، آسمان نرینه بود (یعنی Yang) و زمین مادینه و رقم ۹ (مضروب ۳)، عدد رمزی یا رمز عددی یانگ محسوب می‌شد. فروید و همکارانش از راهی دیگر به این معنی رسیده بودند.

در پارک سون یات سن، قربانگاه برای تضمین و تأمین فراوانی محصول، زمینی بوده است مرتفع و چهار گوش که به پنج بخش انباشته از خاکهای قرمز و سفید و سیاه و سبز و زرد به ترتیب نمودار پنج جهت جنوب و غرب و شمال و شرق و مرکز قسمت شده بود. این خاکها که از چهار گوشه سرزمین آورده شده بودند اشارتی رمزی به این معنی داشتند که تمامی سرزمین متعلق به امپراطور است. در مرکز زمین نیز ستونی برافراشته بودند به نشانه استواری امپراطوری. امروزه هنوز آثاری از این رموز در همان پارک باقی است.

غرض از ذکر این چند نکته آنست که اشارتی کوتاه به رموز رفته باشد. و گرنه رمز شناسی فرهنگ و هنر چین، مقوله پنهان‌ورست که درباره اش کتابها پرداخته‌اند. در خاتمه لازمست از دو مسجد پکن یاد کنیم. یکی از آن دو: مسجد Niue Jie در محله دوروبرتی واقع است که یافتنش بسی مشکل است. اذن دخول نیافتیم و شنیدیم که دیدنش مستلزم کسب اجازه است ظاهراً بدانجهت که انجمن اسلامی پایتخت در آن، جاداده شده.

اما مسجد دیگری که در خیابان Dang Si Nan Da Jie واقع است، خادم یا راهنمایی به نام اسمعیل داشت که چینی مسلمان خوشرویی بود و با محبت و شوق تمام ما را پذیره آمد و به حیاط و صحن برد. عربی می‌دانست و از دیدنمان به راستی خوشنود می‌نمود و انصاف را از نوادر چینبانی بود که به رویمان لبخند زد، سوای دوست هتل‌دار چینی و چند مادر که چون کودکان دلپذیرشان را نوازش کردیم، با نگاهی خندان و مهرانگیز سرتا پیمان را ورننداز کردند.

اظهار نظر درباب مردم دیر آشنا و فرهنگ مایه‌ور و سرشار چین پس از سفری کوتاه امانه خشک رنگی، نوعی دعوی داری و گستاخی است، خاصه که به شهر تاریخی سفر نکرده و کاشغر را ندیده باشی تا با فارسی زبانان همسخن شوی، به روستاها نرفته باشی، با دانشگاهیان سخن نگفته باشی، و بر همین قیاس از هزاران نکته بی‌خبر مانده باشی.* بنابراین نگارنده از خواننده کنجکاو پوزش می‌طلبد و عذر تقصیر به پیشگاه چین شناسان می‌برد. اما بیگمان ضبط چند احساس زنده سخنی دیگر است و پژوهش و تحقیق استوار و سخته سخنی دیگر. و نویسنده نیز جز این نخواسته و حالیا نمی‌توانسته که تأثرات خویش را هر چند خام ولی شاید نه چندان بیوجه، عرضه دارد.

* برای آگاهی از ظرایف و طرایف چین ر. ک. به: ظرائف و طرائف، مضاف و منسوبات، شهرهای اسلامی و پیرامون، محمدآبادی باویل، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۱۶-۲۴۵.